

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۴۵)

شنبه ۰۴ - ۰۴ - ۱۴۳۹؛ ۰۲ - ۱۰ - ۱۳۹۶؛ ۲۳ - ۱۲ - ۲۰۱۷

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أٰبٰی (۵۶) قَالَ أَ جِئْتَنَا لِنُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى (۵۷) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (۵۸) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَ أُنْ يُخَشِرُ النَّاسُ ضَحَى (۵۹) فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى (۶۰)

و به درستی، نشان داده بودیم به او نشانه‌های خود را همگی، و دروغ شمرد و سر باز گرداند (۵۶) گفت: آیا آمده‌ای ما را تا بیرون برانی ما را از سرزمین‌مان با جادویت ای موسی؟! (۵۷) پس، ما بی‌آوریم تو را جادویی همانند آن، پس قرار ده بین ما و بین خودت و عده گاهی را که نه ما تخلف کنیم از آن و نه تو، در مکانی هموار! (۵۸) گفت: وعده شما روز آرایش، و آن که مردم گردآورده شوند هنگام روشنایی روز! (۵۹) پس، فرعون برگشت، و جمع کرد نیرنگ خود را. سپس، آمد. (۶۰)

I. تفسیر

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أٰبٰی: و به درستی، نشان داده بودیم به او نشانه‌های خود را همگی، و دروغ شمرد و سر باز گرداند. گفته شد که اکثر مفسران "آیات" را به نه معجزه‌ی خرق عادات حضرت موسی - علیه السلام - تفسیر کرده‌اند. آن گاه، در پی آن بر آمده‌اند که توجیه کنند چگونه در همان آغاز رسالتش، حضرت موسی - علیه السلام - تمامی خرق عادت‌ها را به فرعون نشان داد، و او در برابر همه آنها استکبار و رزید و سر باز زد از ایمان آوردن. به نظر می‌رسد که چون این قول خدای تعالی "وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أٰبٰی" پس از پرسش و پاسخ‌های معرفتی بین فرعون و موسی - علیه السلام - است، مراد از "آیات"، براهین و حجت‌های آشکار معرفتی‌ایی بوده باشد که در بیانات موسی - علیه السلام - بود برای هر کسی که اهل تفکر و اندیشه می‌بود، و چون فرعون اهل نظر و فکر بود، در پاسخ‌های موسی - علیه السلام - برای او یافت می‌شد تمامی آنچه برای ایمان آوردن شخصی عاقل نیاز می‌باشد. شاید، بتوان فراتر از این گفت، که آیات معرفتی در بردارنده اثر تمامی آیات عملی و خرق عادات هستند، و بیشتر از آن هر چند برای اهل ظاهر و حسن، انجام خرق عادات اطمینان‌آورتر است. پس، فرعون، در پاسخ‌های موسی - علیه السلام -، حق را به وضوح دید ولی ابا کرد و سر باز گرداند از پذیرش آن، و تسلیم شدن در برابر آن، و بحث سحر و جادو را برای عوام فریبی پیش کشید.

گاه خدای تعالی از آمدن آیات نزد کسی یاد می‌فرماید، مثل این آیه کریمه سوره مبارکه زمر، "بَلَىٰ قَدْ جَاءَكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَ اسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ" (۳۹:۵۹ الزمر) (آری، آمده بود تو را نشانه‌های من، و دروغ شمردی آنها را، و بزرگی جستی و از کافران بودی)، و گاه مانند این آیه کریمه، "وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أٰبٰی" (۲۰:۵۶ طه) (و به درستی، نشان داده بودیم به او نشانه‌های خود را همگی، و دروغ شمرد و سر باز گرداند)، سخن از نشان دادن و دیدن است. ظاهراً، دیدن قوی‌تر است از آمدن. بنابراین، در خصوص فرعون، فرمود "أَرْسَلْنَا"، و این باید حکایت از علم بخشیدن به او باشد، نه صرف انجام عملی عبرت‌انگیز و یا خارق‌العاده، و الله اعلم.

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی - مد ظله - در تفسیر این آیات چنین می‌فرماید:

به هر تقدیر، فرمود اگر انسان به اینجا رسید معجزات فراوانی را هم ذات اقدس الهی به وسیله یکی از انبیای اولوالعزم نشانش بدهد او ایمان نمی‌آورد این تعبیر "کأها" یک، تعبیر "آیاتنا" که جمع است و مضاف دو، همه نشان آن است که تمام معجزات بین و روشن وجود مبارک موسای کلیم را فرعون دید و ایمان نیاورد گرچه هنوز سخن از ارائه آیات به میان نیامده ولی در جمع‌بندیها قرآن کریم وقتی قصه فرعون را ذکر می‌کند می‌فرماید، "وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا" با این که هنوز مسابقه و امثال ذلك شروع نشده، در سوره مبارکه قمر، هم مشابه این آمده است، فرمود آیه ۴۱ به بعد "وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلَّهَا" (۲۴-۴۱: القمر) (و بی‌گمان، بیم دادن به آل فرعون رسید، دروغ شمردند همه آیات ما را)، تمام آیاتی که لازم بود ما نشانش بدهیم نشان دادیم و او ایمان نیاورد علمی که در سوره مبارکه «اسراء» آمده که وجود مبارک موسی فرمود، "لَقَدْ عَلِمْتُ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ" (۱۷:۱۰۲ الاسراء)، [(به درستی، دانسته‌ای که فرو نرستاد اینها را مگر پروردگار آسمان‌ها و زمین به عنوان بصیرت‌هایی)]، یک، یقینی که در سوره نمل آمده، "وَجَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْفَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ" (۱۴:۲۷ النمل) [(و انکار کردند آنها را در حالی که یقین داشت به آنها نفس‌هایشان)]، دو، همان علم و یقین حصولی است که از اینها در حوزه و دانشگاه کم نیست آن یقین شهودی مقدور اینها نیست، مقدور کسی است که در عقل عملی این راه‌های خاص خودش را طی

بکند. نعم، برای ضعاف یا برای اوساط از مؤمنین گاهی رهگذر چیزهایی پیدا می‌شود اما به همان اندازه‌ای که اینها راه مستقیم را طی کردند، لحظه‌ای ممکن است يك فيض الهي نصیبشان بشود حالا یا در رؤیا یا در حالت منامی.

2. **دو نوع اِباء:** خدای تعالی فرمود که فرعون دروغ شمرد و اِباء کرد. گفته‌اند که "اِباء" امتناع و خود داری شدید است، نه صرف امتناع. در ترجمه مفردات راغب اصفهانی چنین آمده است، "الإباء، یعنی خودداری کردن و به شدت باز پس ایستادن، هر اِبائی به معنی امتناع است اما هر اِبتناعی اِباء نیست." شاید این به همان خاطر باشد که اِباء کننده باید به شدت خودداری ورزد در برابر آنچه می‌داند که حق است، چه خودداری در برابر آنچه انسان می‌داند و یا می‌پندارد که باطل است چندان دشوار نیست، و احتیاجی به خویشتن داری شدید و مقاومت سخت ندارد.

در هر صورت، خود اِباء ورزیدن فرعون نشان علم اوست به حق بودن موسی چنان که در آیه ۱۰۲ سوره مبارکه اِبراء آمده است. پس، او اِباء ورزید و انکار نمود موسی- علیه السلام- را از همان اول رسالت با آن که دیده بود همه آیات و نشانه‌های حَقَانِیت او را.

خدای تعالی می‌فرماید، "و إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ" (۲:۳۴ البقرة)

(و آن هنگام که گفتیم ملائکه را، "سجده کنید برای آدم!"، سجده کردند مگر ابلیس، اِباء کرد و بزرگی جست، و بود از کافران.)

"إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُلًا" (۳۳:۷۲ الأحزاب)

(همانا ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس، از حمل آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، ولی انسان آن را برداشت. به راستی، او ستمگری نادان بود)

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی- مد ظله-، در بیان فرق این دو گونه اِبا در تفسیر این آیه کریمه سوره مبارکه طه چنین می‌فرماید:

این اِبا چون با تکذیب همراه است اِباي استکباري است، نه اِباي اِشفاقي، اِباي اِشفاقي مورد قبول و رحمت است، مثل این که در بخش پایانی سوره مبارکه احزاب آمده است که "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا" اما چون "وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا" (۳۳:۷۲ الأحزاب) این اِباي اِشفاقي را کسی مذمت نمی‌کند، اگر کسی بگوید من مقدورم نیست. اما آن اِباي استکباري است که مذموم است "أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ" (۲:۳۴ البقرة)، این اِباي فرعون اِباي استکباري است به دلیل این که فرمود، "فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ" (۲۰:۵۶ طه) اما آن اِباي آسمان و زمین و امثال آنها اِباي اِشفاقي است مورد ترحم هم هست "فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا" (۳۳:۷۲ الأحزاب). خب، اِباي استکباري مذموم و چون تکذیب هم کرده و گفته درست نیست.

3. **قَالَ أَ جِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى:** گفت: آیا آمده‌ای ما را تا بیرون برانی ما را از سرزمین‌مان با جادویت ای موسی؟! پس، فرعون مکرری انگیخت و نیرنگی بر ساخت با آن که دیده بوده آیات حق بودن موسی- علیه السلام- را، و متهم کرد او- علیه السلام- را به این که او- علیه السلام- جاه طلب و قدرت جوینده است، و هدفش قبضه‌ی قدرت و سلطنت بر سرزمین آنان و به خود اختصاص دادن ثروت آنان است. این زبانی بود که مردم عادی و ملاء و طبقه حاکم در آن روز و امروز نیک می‌فهمیدند، چه بیشتر نزاع‌ها و جنگ‌ها بین مردم بر سر دنیا و قدرت و ثروت آن است، و مردم کمتر دیده‌اند که کسی برای نجات و عدل ورزیدن، و ارشاد و هدایت آنها خطر کرده باشد و به ستیز با قدرت‌های حاکم برخاسته باشد. رسولان و انبیاء- علیهم السلام-، و اولیاء الهی و رهبران ربّانی در میان استثناء بوده‌اند. پس، اگر رسولان را حجتی قاطع و آیتی ساطع نباشد، شک و بد بینی مردم درباره مدعیان قدرت و سلطه به جا باشد.

به فرعون نشان داده شده بود تمامی آیات، و او شگی نداشت ولی تسلیم نشد و سرکشی ورزید، و به شدت خود را باز کشید از این که اثر علم و دیدنش در او ظاهر شود. پس، مکر ورزید و نیرنگ باخت، و ولی خدا را متهم کرد به قدرت پرستی، و ثروت دوستی، و جاه طلبی، و ظلم بر عباد خدا با بیرون راندن آنان از سرزمین‌شان و به دست گرفتن اموال و اندوخته‌هایشان. عشق و محبت رسولان و اولیای الهی به خدای تعالی بدان پایه است، که هر چه غیر از حق است در نظرشان اندک است. امام اولین و آخرین، علی بن ابی طالب- علیه آلاف التحية و الثناء-، در وصف متقین چنین فرمود، تا چه رسد به رسولان بزرگ حق تعالی، "عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ" (بزرگ است خالق در نفوس ایشان، و کوچک هر چه غیر اوست در دیده آنها.)

مولانا در دفتر اول مثنوی:

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| کی بود در حبّ دنیا متهم | جهد پیغامبر به فتح مکه هم |
| چشم و دل بر بست روز امتحان | آنک او از مخزن هفت آسمان |
| پر شده آفاق هر هفت آسمان | از پی نظاره او حور و جان |

خویشتن آراسته از بهر او
 آنچنان پر گشته از اجلال حق
 لا یسع فینا نبی مرسل
 گفت ما زاغیم همچون زاغ نه
 چونک مخزنهای افلاک و عقول
 پس چه باشد مکه و شام و عراق
 آن گمان بر وی ضمیر بد کند
 آبیگینه زرد چون سازی نقاب
 بشکن آن شیشه کبود و زرد را
 گرد فارس گرد سر افراشته
 گرد دید ابلیس و گفت این فرع طین
 تا تو می بینی عزیزان را بشر
 گر نه فرزندی بلیسی ای عنید
 من نیم سگ شیر حقم حق پرست
 شیر دنیا جوید اشکاری و برگ
 چونک اندر مرگ ببند صد وجود
 در دفتر دوم مثنوی نیز فرمود:
 هر که باشد از زنا و زانیان
 هر که بر گردد سرش از چرخها
 ابوسعید ابو الخیر:

خود و را پروای غیر دوست کو
 که درو هم ره نیابد آل حق
 والملک و الروح ایضا فاعقلوا
 مست صباغیم، مست باغ نه
 چون خسی آمد بر چشم رسول
 که نماید او نبرد و اشتیاق
 کو قیاس از جهل و حرص خود کند
 زرد بینی جمله نور آفتاب
 تا شناسی گرد را و مرد را
 گرد را تو مرد حق پنداشته
 چون فزاید بر من آتش جبین
 دانک میراث بلیست آن نظر
 پس به تو میراث آن سگ چون رسید
 شیر حق آنست کز صورت برست
 شیر مولی جوید آزادی و مرگ
 همچو پروانه بسوزاند وجود
 این برد ظن در حق ربانیان
 همچو خود گردنده ببند خانه را

4. از واقعه‌ای ترا خیر خواهم کرد
 با عشق تو در خاک نهان خواهم شد
 فَلَمَّا تَبَيَّنَكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَأَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ حُنًّا وَلَا أَنتَ مَكَانًا سُوئًا: پس، ما بیاوریم تو را جادویی همانند آن، پس قرار ده بین ما و بین خودت وعده گاهی را که نه ما تخلف کنیم از آن و نه تو، در مکانی هموار!
5. اشاره: فرعون با این که می دانست موسی - علیه السلام - حق است و خود باطل، موسی را به چالش کشید. آیا، انتظار پیروزی در این مبارزه را داشت؟ پیش از تولد موسی - علیه السلام - به او گفته شده بود که در بنی اسرائیل نوزادی پسر متولد خواهد شد که او را سرنگون خواهد گرداند، و برای همین دستور ذبح و کشتن پسران آنها را داده بود. پس، چرا به مقابله با موسی - علیه السلام - برخاست؟ یک احتمال آن است که چون تکذیب کرد و اباء ورزید پس از دیدن آیات و نشانه‌ها، و علم و معرفت از روی بزرگی جستن، خدای تعالی بر قلب او مهر زد، و او را کور و کر گرداند تا با مکر و نفاق بیشتر در ورطه هلاکت فرو نرود، بلکه گرفتار قهر الهی شوند، که باطنش رحمت است، و نجات یابد از شر نفس اماره خود.
 مولانا در دفتر سوم مثنوی:

ای عجب چون می نبیند این سپاه
 چشم باز و گوش باز و این ذکا
 من از ایشان خیره ایشان هم ز من
 مولانا در دفتر چهارم مثنوی:
 داند او کو نیک بخت و محرمست
 زیرکی سباحی آمد در بحار
 هل سباحت را رها کن کبر و کین
 عالمی پر آفتاب چاشتگاه
 خیره‌ام در چشم‌بندی خدا
 از بهاری خار ایشان من سمن
 زیرکی ز ابلیس و عشق از آدمست
 کم رهد غرق است او پایان کار
 نیست جیحون نیست جو دریاست این

وانگهان دریای ژرف بی‌پناه
 عشق چون کشتی بود بهر خواص
 زیرکی بفروش و حیرانی بخر
 عقل قربان کن به پیش مصطفی
 هم‌چو کنعان سر ز کشتی وا مکش
 که برآیم بر سر کوه مشید
 چون رمی از منتش بر جان ما
 تو چه دانی ای غراره‌ پر حسد
 کاشکی او آشنا ناموختی
 کاش چون طفل از حیل جاهل بدی
 یا به علم نقل کم بودی ملی
 با چنین نوری چو پیش آری کتاب
 چون تیمم با وجود آب دان
 خویش ابله کن تبع می‌رو سپس
 اکثر اهل الجنه ابله ای پسر
 زیرکی چون کبر و باد انگیز تست
 ابله‌ی نه کو به مسخرگی دوتوست
 ابلهان اند آن زنان دست بر
 عقل را قربان کن اندر عشق دوست

در رباید هفت دریا را چو کاه
 کم بود آفت بود اغلب خلاص
 زیرکی ظن است و حیرانی نظر
 حسبی الله گو که اللهام کفی
 که غرورش داد نفس زیرکش
 منت نوحم چرا باید کشید
 چونک شکر و منتش گوید خدا
 منت او را خدا هم می‌کشد
 تا طمع در نوح و کشتی دوختی
 تا چو طفلان چنگ در مادر زدی
 علم وحی دل ربودی از ولی
 جان وحی آسای تو آرد عتاب
 علم نقلی با دم قطب زمان
 رستگی زین ابله‌ی یابی و بس
 بهر این گفتست سلطان البشر
 ابله‌ی شو تا بماند دل درست
 ابله‌ی کو واله و حیران هوست
 از کف ابله وز رخ یوسف نذر
 عقل‌ها باری از آن سویست کوست

شیخ ابن عربی درباره قوم نوح بر همین نظر است که خدای تعالی لطف و رحمت خود را بر آنان در صورت قهر و نقت گسترانید، چرا که آنان قادر به مشاهده مستقیم جمال حق نبودند به سبب محتجب بودنشان با صورت‌های اصنام از احدیت حق تعالی. همین نظر را می‌توان به فرعون و قوم او، و دیگر گرفتاران به قهر الهی تعمیم داد، چه قهر او - سبحانه - انتقام به خاطر انتقام نیست.

ترجمه سخن شیخ ابن عربی همراه با ترجمه شرح مؤیدالدین جندی چنین است (شرح فصوص الحکم ص ۳۲۹-۳۲۶):
 او- رضي الله عنه- فرمود: "بِمَا خَطَبْنَاكُمْ" (۷۱:۲۵ نوح) فِيهَا الْيَوْمَ خَطَبْتُ بِكُمْ فَعَرَفُوا فِي بَحَارِ الْعِلْمِ بِاللَّهِ، وَ هُوَ الْحَيْرَةُ.

"بِمَا خَطَبْنَاكُمْ" (۷۱:۲۵ نوح) (از آنچه خطبنا آنها بود)، آنها همان‌ایی بودند که ببرد آنها را [باخود]، و غرق شدند در دریا‌های علم به الله، و این همان حیرت است.

مراد او- رضي الله عنه- آن است که عباد را برد خطبنا از سرزمین‌های تعینات‌شان، و گم کرد آنها را از حظوظ و اینیات‌شان (وجودات‌شان)، و فانی شدند در شهود واحد احد هر جا که تجلی نمود و شناخته شد، و حیران شدند در احدیت تصرف و مصرف و منصرف، هر گونه که صرف و انصراف کرد، و غرق گردانده شدند در دریا‌های شهود عین، از تعین در حرف غین، که جا گرفته است در بین دوتا.

او- رضي الله عنه- فرمود: "فَادْخُلُوا نَارًا" (۷۱:۲۵ نوح) فِي عَيْنِ الْمَاءِ

"فَادْخُلُوا نَارًا" (۷۱:۲۵ نوح) (پس، داخل آتشی گردانده شدند) در عین آب.

مراد او- رضي الله عنه- آن است که چون شهود کردند وحدت را در عین کثرت و بالعکس، حاصل شده بودند در آتش تجلی نور درخشش‌های وجه او، که سوزان است از عین طوفان بحر حیرت شهود نفس.

او- رضي الله عنه- فرمود: وَ فِي الْمُحَمَّدِيِّينَ، "وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ" (۸۱:۶ التکویر)، مِنْ "سَجِّرَتْ النَّوْرُ" إِذَا أَوْقَدَهَا (أَوْقَدَتْهُ).

ولی درباره محمدیین فرمود، "وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ" (۸۱:۶ التکویر) (و زمانی که دریاها افروخته گردند)، از "سَجِّرَتْ النَّوْرُ" هنگامی که بر افروزی آن را.

مراد او- رضي الله عنه- آن است که عین حق واحد محیط- که او خود عین حیات کثیر است- و هویتش همان است که متجلی است در اینیات صغیر و کبیر، و او همان است که به جوش می‌آورد با آتش نور تجلی‌اش، و دریاها به آن افروخته می‌شوند، و

غرق شدگان فرو می‌روند در آن حیرت زده- نه مختار- و مسخر مسخر (تحت تسخیر و سوخته) "وَرُبُّكَ يُخَلِّقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ" (۲۸:۶۸ القصص) (و پروردگار تو می‌آفریند آنچه می‌خواهد، و اختیار می‌کند، و نباشد ایشان را اختیار).

او- رضي الله عنه- فرمود: "فَلَمْ يَجِدُوا هُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا" (۷۱:۲۵ نوح) فَكَانَ اللَّهُ عَيْنَ أَنْصَارِهِمْ فَهَلَكُوا فِيهِ إِلَى الْأَبَدِ. فَلَوْ أَخْرَجَهُمْ إِلَى السَّيْفِ، سَيْفِ الطَّبِيعَةِ لَنَزَلَ بِحِمِّ عَن هَذِهِ الدَّرَجَةِ الرَّثِيعةِ، وَ إِنْ كَانَ الْكُلُّ لِلَّهِ وَ بِاللَّهِ بَلَّ هُوَ اللَّهُ.

"فَلَمْ يَجِدُوا هُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا" (۷۱:۲۵ نوح) (پس نیافتند برای خود از غیر خدا یاورى را)، پس خدا خود همان یاورشان بود، و هلاک شدند در او برای ابد. پس، اگر بیرون می‌آورد آنها را به ساحل، ساحل طبیعت، به طور حتم، آنها را فرود آورد بود از آن درجه بلند هر چند همه برای خداست و به توسط خدا، بلکه خود خداست.

مراد او- رضي الله عنه- آن است که چون نظر فقط به حق باشد، باقی نماند برای عابد در آنچه می‌پرستد ناصری که نصرت کند او را، و چون متحول شود حق در صورت‌های اعتقاد معتقدان عابد در آنچه عبادت می‌کنند و اعتقاد دارند، در آن هنگام، خدا نصرت کرده باشد آنها را با آنچه تجلی نموده است [در آن] برای آنها، و ناظر [آن] گردانده باشد آنها را، و گرنه آنها در هلاکت و خسران بوده باشند، هر چند عرفانی بوده باشد در خود انکار، و اقبالی در عین اِدبار، به خاطر آن که مصیر همه سوی خدای واحد قهار است، و باز می‌گردد مانند باز گردانده که مال (سرانجامش) به سوی اوست در صورت امکان اعتبار، (؟؟؟) و مشرب تحقیق اقتضای آن دارد که امور عین مصیر شوند، و برگردانده می‌شود تا ویلش هنگام تحقق به این که او اوست، "حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ سُبُحًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ" (۲۴:۳۹ النَّوْر) (تا چون بدان رسد، آن را چیزی نیابد و خدا را نزدش یابد)، و این شهود است و غرق شدن در دریاهاى حیرت، **این اخیری برای خیره (حیرت؟؟؟) است.** پس، اگر خدا خارج گرداند آنها را از این دریای پهناور عمیق، و گردآب گردنده، و بیافکند آنها را به ساحل طبیعت تقید و تعین، فرو آورده باشد آنها را به فرق حجابی از جمع کتابی هر چند هر تعینی عین متعین به است، و قائم و ظاهر [به او]، بلکه او اوست، و لکن تعین مطلق در مقید ظهور مقید است و حدّ محدّد. پس، فهم کن! (پایان نقل)

شاید هم فرعون به سابقه رحمت و لطف خدا امیدوار بود، که با قهرش با او برخورد نخواهد نکرد، و با همه پیش گویی‌ها، و دیدن‌ها هنوز توقع و انتظار داشت تا هم چون صاحبان قرب نوافل برایش بدایی و امری نوظهور انشاء شود.

شمس تبریزی در مقالات خود اشارتی دارد به این نکته (مقالات شمس تبریزی، دفتر اول، ص ۱۷۶-۱۷۵):

[چو درویش سخن آغاز کرد هیچ اعتراض نباید کرد ...]

چون درویش سخن آغاز کرد هیچ اعتراض نباید کرد بر وی. آری، قاعده این است که هر سخن که در مدرسه باشد و در مدرسه تحصیل کرده باشند، به بحث فایده آن زیادت شود. اما آن سخن ازین فایده و بحث دورست، بدین هیچ تعلقى ندارد.

آن یکی، به یکی شمشیر هندی آورد و گفت: این شمشیر هندیست.

گفت که تیغ هندی چه باشد؟ گفت: چنان باشد که بر هر چیز که بزنی آن را دونیم کند. گفت: الصوفی ابن الوقت. گفت: برین سنگ که ایستاده است بیازمائیم. شمشیر را برآورد و بر سنگ زد. شمشیر دونیم شد.

گفت که تو گفتی که شمشیر هندی آن باشد به خاصیت، که بر هر چه زنی دونیم کند. گفت: آری اما اگرچه شمشیر هندی بود، سنگ از و هندی‌تر بود. موسی از فرعون فرعون‌تر بود. آن ولی بود، اما این از او ولی‌تر بود. (پایان نقل)

در واگذاشتن اختیار تعیین موعد و مکان مبارزه به موسی- علیه السلام-، فرعون زیرکی ورزید، پنداشت شاید موسی- علیه السلام-، به دلیلی و یا مصلحت و حکمتی، از آن سربازند، و با او، مدارا پیشه کند.